

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۷۶)

جنگ و ستیز عمرولیت صفاری و امیر اسماعیل سامانی با یکدیگر

بعد از گذشته شدن رافع بن هرثمه ماجراجوی بزرگ مشرق ایران چنین بنظر میرسید که کار حکومت عمرولیت صفاری با در نظر گرفتن لیاقت و شایستگی که در این مدت ابراز داشته بود از هر لحاظ تحکیم یافته است. ولی این حدس کاملاً برعکس بود زیرا عمال دستگام جبار خلافت عباسیان از ابرجائی و ازدیاد قدرت هر فرماندهٔ وطن پرستی در ایران همواره بیم داشته و بهمین علت در تمام مدت فرمانروائی خود تاکنون هیچگاه اجازه نداده بودند که این کار بطور کامل در ایران تحقق پیدا کند تا سرزمینها و اقوام مربوط به غیر عرب به ویژه ایرانیان را که همواره به فکر احیاء استقلال ملی خویش بودند همچنان در استعمار و استثمار داشته باشند. بنابراین شوکت و جلال خیره کننده عمر و لیت صفاری در ایران موجب ملال خاطر خلیفه عباسی و عمال نفع طلب اوشده بود. و همین اضطراب و نگرانی باعث شد که سرانجام با ایجاد سیاست تفرقه اندازی بین عمرولیت و اسماعیل سامانی امیر ماوراء النهر که شرح فعالیت‌های سیاسی وی در مقالات بعدی خواهد آمد مقدمات اضمحلال دولت صفاریان را که به صورت قدرت قابل توجه و یک پارچه ایرانی در آمده بود فراهم کردند. عمرولیت بی خیال از ابراز هر گونه ناسپاسی و غدر از طرف خلیفه عباسی که به اصطلاح مسلمانان امیر المؤمنین نامیده میشد. در نیشابور شهر مورد علاقه خود مستقر گردید و محمد بن عمرو خوارزمی حاکم خوارزم را که برای آوردن سر رافع بن هرثمه به خدمت رسیده بود مورد محبت قرار داده و خلعت داد. سپس بخشنامه ای به عنوان ابوداود

امیر بلخ و احمد بن فریغون امیر کوزکانیان و امیر اسماعیل سامانی امیر ماوراءالنهر فرستاد و ایشان را به اطاعت خویش خواند بطوریکه نوشته‌اند (۱) امیر بلخ و امیر کوزکانیان آمادگی خود را به فرمانبرداری از عمرولیت اعلام داشتند ولی هنگامی که نماینده عمرولیت به نزد امیر اسماعیل سامانی رسید و نامه را تسلیم داشت و موضوع اعلام فرمانبرداری امیران بلخ و کوزکانیان را اظهار داشت امیر اسماعیل گفت: (خداوند تو بدان نادان نیست که مرا با ایشان یکی می‌کند و ایشان مرا بنده‌اند جواب من بشمشیر تراست و میان من و او جز حرب نیست بازگرد و او را خبرده تا اسباب حرب ساز کند) و قتیکه فرستاده عمرولیت با وضعی که گفته شد از نزد امیر اسماعیل سامانی به نیشابور آمد عمرولیت اندیشناک شد و با بزرگان دولت خود در پیرامون کار امیر اسماعیل مشورت کرد، سرانجام تصمیم گرفته شد که مجدداً افرادی را با وعده‌های خوب و امیدوارکننده به نزد امیر اسماعیل اعزام دارد تا کار بجنگ و جدال بینجامد. مؤلف تاریخ بخارا در این مورد چنین نوشته است: (پس جماعتی از مشایخ نیشابور و از خاصگان خویش بفرستاد و نامه نوشت و در نامه یاد کرد که هر چند امیر المؤمنین این ولایت ما را داد ولیکن ترا با خود شریک کردم، در ملک باید مرا یار باشی و دل با من خوش داری تا هیچ بدگوئی میان ما راه نیابد و میان ما دوستی و یگانگی بوده و آنچه پیش از این گفته بودیم از راه گستاخی بود و از سر آن درگذشتیم باید که ولایت ماوراءالنهر نگاهداری که سرحد دشمن است و رعیت را تیمار داری و ما آن ولایت را بتو ارزانی داشتیم و جز خشنودی و آبادانی خان و مان تو نخواهیم و از معروفان نیشابور چندی را فرستاد و ایشان را بر خود گواہ گرفت و گفت ما را بر هیچ کس اعتماد نیست جز بر تو باید که تو نیز بر ما اعتماد کنی و با ما عهد کنی تا میان ما دوستی استوار

گردد) در این نوبت نیز امیر اسماعیل پیشنهاد عمرو لیث را نپذیرفت و فرستادگان او را بخواری باز گردانید و همین کار باعث بالا گرفتن آتش اختلاف و دشمنی بین آنان شد.

مؤلف تاریخ سیستان در این مورد نوشته است (۱) که عمرو لیث ابتدا علی بن شروین و محمد بن عمرو خواری را با سپاهی به بخارا اعزام داشت تا با امیر اسماعیل جنگ کنند لیکن به عللی نامعلوم اینان پس از روبرو شدن با امیر اسماعیل در بخارا به جنگ مبادرت نکردند، عمرو لیث پس از آگاهی بر آن محمد بن بشر را با سپاهی دیگر به یاری و پشتیبانی آنان فرستاد پس از ورود محمد بن بشر به بخارا جنگی سخت بین فرستادگان عمرو لیث و امیر اسماعیل سامانی اتفاق افتاد، در این جنگ محمد بن بشر کشته شد و علی بن شروین و گروهی زیاد از افراد سپاه وی اسیر شدند (شوال سال ۲۸۵ هجری) هنگامیکه خبر این شکست به گوش عمرو لیث صفاری رسید، سخت بر آشفت و بمنظور یکسره کردن کارنامه‌ای به معتضد خلیفه عباسی نوشت و درخواست کرد که کار حکومت ماوراء النهر را به او واگذارد تا او با علویان که دولت مستقل و مقتدری در طبرستان تأسیس کرده بودند و دستگاه خلافت عباسیان تا کنون در بر انداختن آن دولت موفق نگردیده بود، جنگ کند.

عمرو لیث در این نامه اضافه کرده بود (اگر ندهد ناچار من اسماعیل را برکنم) بطوریکه در تاریخ سیستان تصریح شده است (۲) نامه مذکور بوسیله عبدالله بن سلیمان از دوستان عمرو لیث بوده است به معتضد تسلیم شد. خلیفه پس از تفکر زیاد در مورد درخواست عمرو لیث (گفت: جواب کن نامهٔ عمرو چنانکه درخواستت و چنین دانم که هلاک او در اینست) و (نزدیک اسماعیل بن احمد بنویس که مادست تو کو تاه

۱- تاریخ سیستان صفحه ۲۵۴

۲- تاریخ سیستان ۲۵۵

نکردیم ز آن عمل که کرده بودیم) .

بدین ترتیب با صدور دو نامه ضد و نقیض بالا تدابیر مکارانه و سیاست تفرقه اندازی در بین حکام و فرمانروایان ایران و ناسپاسی دستگاه جبار خلافت عباسیان بیش از هر موقع دیگر آشکار و بر میگردد .

جنگ عمر ولایت با امیر اسماعیل سامانی در بلخ

پس از وصول نامه گمراه کننده خلیفه معتضد، عمر ولایت به جمع سپاه جهت مقابله و جنگ با امیر اسماعیل سامانی مشغول شد و سرانجام با دوازده هزار تن مرد جنگجو عازم ماوراء النهر گردید و در موقع عبور از شهرهای بین راه نیز به جمع آوری سپاه پرداخت، وقتیکه براب جیحون رسید منصور قراتکین و پارس بیکنندی با سی هزار تن سپاهی از خوارزم به او پیوستند عمر ولایت ابتدا جمعی از این افراد را به سرداری محمد بن هارون به عنوان مقدمه الجیش روانه کرد و سپس خود همراه با جمیع افراد سپاه تحت فرماندهی از جیحون گذشت و پس از بررسی موقعیت شهرها از نظر تدافعی شهر بلخ را مرکز فوای خویش قرار داد.

پس از ورود عمر ولایت به سرزمین ماوراء النهر امیر اسماعیل سامانی ضمن جمع آوری افراد جنگی جهت مقابله و جنگ با او دست به یک سلسله تبلیغات فکری بر ضد عمر ولایت زد، مؤلف تاریخ سیستان در این مورد چنین نوشته است (۱): (و اسماعیل بن احمد اندر ماوراء النهر منادی کرد که عمر و آمد که ماوراء النهر بگیرد و مردمان بکشد و مالها غنیمت کند و زنان و فرزندان برده کند) بهمین سبب عموم مردم ماوراء النهر برای حفظ جان و مال و ناموس خود متحد شدند چنانکه در تاریخ سیستان نیز آمده است (۲) چون چنین بود هر چه اندر ماوراء النهر کس بود مردان کاری همه با او

برخواستند و به حرب عمر و آمدند گفتند به مردی کشته شویم به از آنکه اسیر) امیر- اسماعیل سامانی بعد از جمع آوری افرادی که نوشته اند (۱) تشکیلات و تجهیز آنان بهیچ وجه قابل مقایسه با سپاه مجهز و پر تجمل عمرو لیث نبود بمنظور جنگ به علیا باد بلخ رفت و پس از سه روز اقامت آن محل را ترک کرد و چنین وانمود ساخت که قصد دارد به محلی که نمازگاه میشد عزیمت کند .

عمرو لیث چون وضع را بدین حال دید دستور داد افراد لشکری نیز به نمازگاه عزیمت کردند و دروازه هارا استوار ساخته و در آنجا به کمین نشستند. این کار امیر اسماعیل يك حيله جنگی بود که برای خام کردن عمرو لیث به مرحله اجرا گذارد ، زیرا وی بامداد روز بعد ناگهان مسیر خود را تغییر داده و از راه دیگر به بلخ نزدیک شد و در محل پل عطا فرود آمد . این تاکتیک نظامی عمرو لیث را سخت غافل گیر کرد .

چون حمل و سایل جنگی سنگین از جمله منجنیقها که قبلا بمنظور مقابله و جنگ در نمازگاه نصب شده بودند، به صحنه نبردی که امیر اسماعیل اکنون در آنجا مستقر شده بود کاری بسیار مشکل بود این فرصت را به امیر اسماعیل داد که در ظرف مدت سه روز ضمن جلوگیری از ورود آب به شهر بلخ و قطع درختان دیوارهای این قسمت شهر را خراب کرد. عمرو لیث ناگزیر به مقابله وی شتافت و جنگی سخت در بین آنان اتفاق افتاد .

سرانجام سپاه سنگین ولی نامنظم عمرو لیث در مقابل افراد اندک و متشکل امیر- اسماعیل سامانی تاب مقاومت نیاورد و روبه هزیت نهاد، در این هنگام امیر اسماعیل با رشادتی هر چه بیشتر به تعقیب سپاهیان فراری عمرو لیث شتافت و در نتیجه

جمع کثیری از آنان در هنگام تعقیب کشته شدند و گروهی نیز دستگیر گردیدند ، در این گیرودار عمرولیث بدست امیر اسماعیل سامانی اسیر شد (ربیع الآخر سال ۲۸۷ هجری) .

دستگیری و قتل عمرولیث صفاری

امیر اسماعیل دستور داد عمرولیث را از بلخ به سمرقند بردند و در خانه برادرش نصر بن سامانی زندانی کردند و برادر دیگر وی که ابو یوسف نام داشت مأمور حفاظت او گردید. در مدت توقف عمرولیث در سمرقند ابو یوسف در اعزاز و احترام وی فوق العاده کوشید و امیر اسماعیل نیز به او اطمینان داد که به زودی آزادش خواهد کرد. لیکن خلیفه معتضد عباسی که در انتظار وصول خبر این شکست در بغداد نشسته بود نامه‌ای به امیر اسماعیل سامانی نوشت و از او خواست که عمرولیث دستگیر شده را هر چه زودتر به بغداد اعزام دارد.

اسماعیل که در نظر داشت با عمرولیث جوانمردانه رفتار کند پس از دریافت نامه خلیفه دچار محذور گردید. عاقبت چون چاره‌ی جز فرستادن عمرولیث به نزد خلیفه نداشت ناگزیر او را همراه باسی سوار به سرپرستی اشناس خادم به بغداد فرستاد (۱) لیکن ابوالحسن علی بن حسین - مسعودی نوشته است (۲) که عمرولیث - وسیله عبدالله بن فتح فرستاده خلیفه از ماوراءالنهر به بغداد اعزام شد و در این مورد چنین مینویسد: (در جمادی الاول همین سال (۲۸۸ هجری) عمرو بن لیث را به مدینه السلام آوردند .

۱- تاریخ سیتسان صفحه ۲۶۰ - ۲۶۱

۲- مروج الذهب و معادن الجواهر تألیف مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد

عبدالله بن فتح فرستادهٔ سلطان او را بیاورد. عمرو را در کوچه‌ها گردانیدند و برشتر و کوهانه‌ای سوار بود و پیراهن حریر بتن داشت و بدر وزیر و قاسم بن عبدالله با سپاه ازپی او بودند، پس از آن وی را به قصر ثریا بردند که معتضد او را بدید سپس او را به سیاهچال بردند (مؤلف تاریخ بخارا در مورد عاقبت عمرولیث می‌نویسد (۱) معتضد حفاظت عمرولیث را به یکی از خدام خویش صاخی سپرد .

در مدت دو سال یعنی تا سال ۲۸۹ هجری که تاریخ فوت اوست در حبس بوده ، می‌گویند خلیفه قبل از مرگش یکی از کسان خود را جهت قتل عمرولیث به زندان فرستاد و بعضی از آن جمله دولتشاه سمرقندی معتقدند که در حبس به او غذا ندادند تا از گرسنگی مرد. و بدین ترتیب زندگانی سراسر تلاش دومین فرمانروای نهضت جوانمردان وطن پرست سیستانی همانند دیگر رادمردان وطن پرست ایرانی در اثر خدعه و نیرنگ خلیفه جبار عباسی پایان یافت و آن همه قدرت و جلال و جبروت که مایه وحشت خلیفه معتضد شده بود با بکار بستن سیاست تفرقه اندازی در بین سرداران و فرمانروایان ایرانی سرانجام مطابق دلخواه آن غاصبان به نیستی گرائید .

بی‌ثباتی قدرت یا ورق گردانی روزگار

پیرامون ایام اسارت عمرولیث صفاری دومین فرمانروای لایق نهضت جوانمردان وطن پرست سیستانی داستانه‌های بسیار نقل کرده‌اند از جمله حمدالله مستوفی مورخ و جغرافیا نویس ایرانی در قرن هشتم هجری ضمن بیان چند داستان در این مورد نوشته است (۲) که حکایت می‌کنند یکی از فراشان عمرولیث در حینی که مقداری گوشت برای این پیشوای اسیر می‌بخت ظرف غذا را که به نظر میرسد سطل دسته‌داری بوده است گذاشت و به طلب مقداری نمک رفت ، در این موقع ناگهان سگی که در آن

۱- تاریخ بخارا تألیف ابوبکر محمد بن جعفر نرشی ۱۰۸ - ۱۰۹

۲- تلخیص گزیده تألیف حمدالله مستوفی صفحه ۳۷۶ و ۳۷۷

حوالی می‌گردید برای ربودن گوشت داخل غذا سرخود را درون سطل کرد و در اثر داغ بودن محتویات سطل دهانش سوخت، برای رهائی از سوزش این سوختگی سر خود را به سرعت از داخل سطل بیرون آورد و در همین حین دسته آن طرف برگردن سگ افتاد و سگ با منتهای وحشت و هراس در حالی که ظرف غذای عمرولیت صفاری را برگردن داشت میدوید و آن سطل را با خود میبرد. عمرولیت که در این موقع ناظر آن صحنه بود فریاد برآورد و گفت: (امروز صبح سیصد شتر آشپزخانه‌ام را حمل می‌کردند و امشب يك سگ آنرا بدین وضع می‌کشد!!)

و افسین دوران حکومت صفاریان

بعد از شکست عمرولیت صفاری دومین سردار باشاهت نهضت جوانان وطن پرست سیستانی در بلخ بدست امیر اسماعیل سامانی و دستگیری و بالاخره قتل وی در زندان خلیفه معتضد عباسی دشمن بزرگ استقلال ایران در بغداد کار حکومت دولت صفاریان را ظاهراً پایان یافته باید تلقی کرد.

زیر از این تاریخ به بعد علاوه بر آنکه دستگام خلافت عباسیان بادر نظر گرفتن اینکه مردم سیستان و پیشوایان دلیر آنان با شوق و شور غیر قابل وصف همواره در فکر احیاء استقلال از دست رفته میهن خود بودند از استقرار حکومت در این سرزمین به سختی جلوگیری کردند، با رقبای زورمندی مانند سامانیان و سپس غزنویان روبرو شدند و حوزه حکومت این سلسله خوش درخش مستعجل به سیستان و افغانستان محدود گردید و سرانجام چنانکه در مقالات بعدی خواهد آمد بدست سلطان محمود غزنوی منقرض گردید و خلف پسر احمد آخرین امیر صفاری در زندان غزنویان جان سپرد.

جانشینان عمرولیت به ترتیب عبارت بودند از طاهر پسر محمد پسر عمرولیت (نبیره عمرولیت) و برادرش یعقوب (از سال ۲۸۹ تا ۲۹۶ هجری) لیث پسر علی پسر لیث

(از سال ۲۹۶ تا ۲۹۸ هجری) ابوعلی محمد پسر علی پسر لیث (از سال ۲۹۸ تا ۲۹۹ هجری) در این هنگام معد بن علی بن لیث نیز چندی در سیستان حکومت کرد تا احمد بن اسماعیل سامانی به سیستان آمد و همه بزرگان آل لیث را دستگیر ساخت و حکومت سیستان را ابتدا به یکی از فرماندهان خود بنام سیمجور و سپس به پسر عموی خود ابوصالح منصور بن اسحاق بن اسد سامانی داد، حاکم اخیرالذکر در ربیع الاول سال ۲۹۹ هجری به سیستان آمد ولی مردم سیستان به حکومت او گردن نهند و برضد وی شوریدند (۱) و سرانجام بعد از هشت ماه تلاش و کوشش در رمضان سال ۲۹۹ هجری عمرو پسر یعقوب پسر محمد عمرولیت را به حکومت سیستان برگزیدند.

(از سال ۲۹۹ تا ۳۰۱ هجری) از سال ۳۰۱ تا ۳۱۱ هجری ظاهر آرزومین سیستان تحت حکومت سامانیان بود ولی مردم سیستان همواره در این مدت با حکام و فرمانرویان اعزامی سامانیان به ستیزه برخاسته و بعد از اندک مدتی آنها را دستگیر و زندانی کرده و با فراری میساختند (۲) تا اینکه در سال ۳۱۱ هجری ابو جعفر احمد پسر محمد پسر خلف پسر لیث که مردی دانش پرور و با تدبیر بود به حکومت سیستان برگزیده شد (از سال ۳۱۱ تا ۳۵۲ هجری) خلف پسر احمد (از سال ۳۵۲ تا ۳۹۹ هجری) از این تاریخ به بعد دیگر نامی از خاندان صفاری در بین نیست جز اینکه برخی از امیران سیستانی خود را منسوب به صفاریان می دانسته اند.

(بقیه در شمارهٔ آینده)

۱- تاریخ سیستان از صفحه ۲۹۷ تا ۲۹۹

۲- تاریخ سیستان صفحه ۳۰۲ تا ۳۰۹